



۲۰۱۷/۹/۳

کاندید اکادميسين سيستاني

مکتبی بر یک نقد

(توهين آمیز به شاهان افغان و نام افغانستان)

(بخش اول)

آقای فهیم ادا [از پرچمی های محبوب کارمل و معاون شعبه تبلیغ و ترویج کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق] نقدی بر مقاله «باز نویسی تاریخ افغانستان» از قلم دکتور خالدي، نوشته و او را به قوم پرستی متهم کرده است.

دکتور خالدي در مورد ضرورت باز نویسی تاریخ افغانستان چنین میگوید: «آنچه جوانان و مردم این سرزمین نیاز دارند و آنچه دانش ما از تاریخ این سرزمین کم دارد» باز نویسی تاریخ افغانستان» از دیدگاه «افغانستان ستیزی» نیست بلکه پرکردن خلاءهایی است که در تاریخهای به گفته شما «سرکاری» سهواً یا عمدآ و یا نظر به نبودن اطلاعات کافی وجود دارد. آن فصل هایی است که تاریخهای کاتب، کهزاد، حبیبی، غبار و فرهنگ آنها را احتوا نمیکنند یا معلومات کمی در دسترس میگذارند. دانش ما از تاریخ سرزمینهای شمال یا ترکستان افغانی بسیار محدود است. چه موضوع این تاریخ حاکمیت سیاسی باشد یا تاریخ جابجایی هزاران خانواده و مردم از اقوام تاجک، ازبک و ترکمن از طریق مهاجرتها اجباری مردم بخارا، سمرقند و مرو در دو موج بعد از استیلای روسیه تزاری از سال 1866م به بعد و یا از انقلاب بلشویکی 1917م به بعد و یا جابجایی خانوارهای پشتون از مناطق پرنفوس و کم زمین مشرقی و جنوبی تحت پروگرام ناقلین از سالهای 1920م به بعد.» [1]

آقای ادا، از میان تمام تاریخنگاران کشور، مرحوم غبار را تا حدی می پسندد، آنها به سببی که غبار، در مسیر تاریخ، همه شاهان درانی و امیران محمدزائی را در عدم تامین عدالت و کم آمدن در مقابل انگلیس ها محکوم کرده است.

آقای ادا، از تذکر آقای غبار در مورد تسلیمی امیر دوست محمدخان به انگلیسها، برداشتی نادرست نموده و آن امیر را با عبارتی که از آن زبونی و بزدلی یک زعیم پشتون، نمایان شود، در برگه فیسبوک خود چنین بیان میکند: «تاریخ نگارانی آمدنی اند که... آنها دوست محمدخان را که هیچ چیزش بهتر از شاه شجاع نبود، دوباره به میدان خواهند آورد و سویی نگاه خواهند کرد، از آن روزی که رفت و در چاردهی کابل زیر پای اسپ مکناتن سجده کرد تا گازرگاه بدرقه اش خواهند کرد. و نشان خواهند داد که افغانستان چه تولد دشواری داشته است. پیدا خواهند کرد که دوست محمدخان با کدام تعهد و کدام پروژه ها دوباره به وسیله انگلیس به سلطنت بازگشته شد؟ خواهند دید که کشور ما را در مرز های امروزی آن، قدم به قدم، ... واپسرا های انگلیسی هند ایجاد کرده اند. در چارچوب ستراتیژی توافق شده «دولت حایل» با روسیه و ایران این کشور را ایجاد کرده اند.»

داکتر خالدي بجواب فهيم ادا مینویسد:

«ادای گرامی! در حیرتم از کدام نوشته من دریافته اید که میخوام "هر سرکار افغانستان، هر

نماد افغانستان، یک «زی» در آخر نام خود داشته باشد؟ این نهایت افترا و هتک حرمت در مقابل من است!... «شما وقتی تولد افغانستان را از دور دوم امارت امیر دوست محمد خان (1842-1861م) میدانید و اضافه میکنید که: ”کشور ما را در مرز های امروزی آن، قدم به قدم، ... وایسرا های انگلیسی هند ایجاد کرده اند. در چارچوب ستراتیژی توافق شده «دولت حایل» با روسیه و ایران این کشور را ایجاد کرده اند»، شما در وطن ستیزی و ترویج دسیسه شوم ایجاد افغانستان توسط استعمار انگلیس یکقدم از مجیب الرحمن رحیمی بالاتر میروید و به همان دلیل صدای کف زندهای افغان ستیزها بلند تر بگوش میرسد.

دوکتور خالدي در ترديد اين طرز تفكر مينگارد:

«انگلیسها تمام کوشش خود را برای مستعمره ساختن این سرزمین انجام دادند و کوشیدند تا سفیر خود را که اروپایی الاصل باشد در کابل نصب کنند تا اداره چی این کشور گردد اما بالاخره پی بردند که این استراتژی عملی نیست. قبل از آنکه روسیه تزاری و ناپلیون خطر برای هند برتانوی پنداشته شوند، استراتژی انگلیس برای حفاظت هندوستان اول تضعیف دولت مرکزی افغانستان بود که این استراتژی را به کمک ایرانیها در سالهای 1798م تا 1801م تعقیب کردند. متعاقباً در سالهای 1838م تا 1842م به سیاست مستعمره سازی مستقیم پرداختند اما با شکست این پالیسی و درک این حقیقت که افغانستان را نمیتوان مانند هندوستان بشکل مستعمره اداره کنند، به سیاست استفاده از موقف طبیعی "حایل" افغانستان در مقابل خطر روسیه تزاری و ایران قاجاری پرداختند. طبیعی است که در این زمان برای انگلیسها و حفظ منافع آنها در هندوستان موجودیت نظم در افغانستان و موجودیت یک دولت مرکزی مستحکم مفید بود.

همانگونه که در سپتمبر 2001م منافع امریکا با منافع مردم افغانستان در سقوط دولت عصر حجر طالبان گره خورد، همچنان در سالهای 1842م در شرایط شکست سیاست مستعمره سازی، منافع هند برتانوی با موجودیت یک افغانستان کوچک با دولت مرکزی مستقر هماهنگی پیدا کرد. بر همین اساس بعد از کشته شدن شاه شجاع در کابل و شکست پالیسی مستعمره سازی مستقیم انگلیسها ناگذیر امیر دوست محمد خان را از اسارت آزاد کرده او دوباره به امارت افغانستان میرسد. امیر دوست محمد خان بعد از وفات سردار کهندل خان، قندهار را تابع مرکز میکند و ترکستان افغانی را در سالهای 1850م تا 1855 دوباره به دولت مرکزی متحد ساخت، متعاقباً در سال 1861م بالای هرات لشکر کشیده بعد از ده ماه محاصره شهر را تسلیم میشود و به اینصورت اتحاد تمام سرزمینهای فعلی افغانستان بار دیگر تأمین میشود.»

داکتر خالدي در ادامه ميگويد: «حالا نميدانم شما چگونه امير دوست محمد خان را بدون هيچ مآخذی با بی حرمتی یاد نموده بزرگ پای مکناتن می اندازید و او را با شاه شجاع در یک ردیف قلمداد کرده کسی را که امارت اول خود را در جنگ با انگلیسها از دست داد و چندین سال را در اسارت انگلیسها سپری نمود امارت دوم او را تا سال 1861م پروژه انگلیسها محسوب میکنید، قدرت تخیل شما را در ذلیل کردن یکی از امیران با اعتبار و مدیر افغانستان را نشان میدهد. این در حالی است که در پاسخهای تان به تبصره های یادشده تأیید میکنید که انگلیس ها به رضایت خود از افغانستان خارج نشده بلکه از طرف مردم افغانستان مجبور به خروج شدند. در سالهای 1842م تا 1861م زمانیکه

انگلیس حتی یک سرباز در این کشور نداشت، سفیر نداشت چگونه میتوانست امیر دوست محمد خان پروژه انگلیسها باشد، اینکه اصل موجودیت او به عنوان یک امیر مقتدر و موجودیت ثبات در افغانستان با منافع ستراتیژیک انگلیسها در حفظ هندوستان از خطر احتمالی روسیه تزاری و ایران قاجاری سازگاری داشت به معنی آن نیست که به گفته شما افغانستان را "وایسرا های انگلیسی هند ایجاد کرده اند". شما این امیر را که توانست اتحاد تمام سرزمینهای فعلی افغانستان را بار دیگر اعاده کند جیره خوار انگلیس و معادل شاه شجاع قلمداد میکنید! میدانم شما آن زیرکی و دانش سیاسی را دارید که تقاطع و یکسانی منافع سیاسی دولتها را در مقاطع مختلف زمانی درک کنید.» [2]

تبصره ی من:

آقای فهیم ادا، تمام تاریخ های را که ازسوی تاریخ نگارانی چون: مرحوم احمدعلی کهزاد، مرحوم کاتب، مرحوم حبیبی، مرحوم فرهنگ و مرحوم رشتیا، و غیره نوشته شده اند، بخاطریکه در آنها از شاهان و حاکمانی بحث شده که در آخراسم خود(زی) داشته اند، تاریخ های سرکاری و درباری دانسته قابل اعتماد نمیداند. درحالی که اشخاصی مثل: غبار، حبیبی، و کهزاد و تا یک مدت فرهنگ، با دستگاه سلطنت سرسازگاری نداشتند و بر اثر مخالفت خود با نظام سلطنت مورد خشم وزندان و تبعید و شکنجه نیز قرار گرفته اند. اینها از راه کار مغزی و نگاشتن مقالات و کتابهای خود در بیداری شعور و روشن ساختن اذهان و افکار جامعه ما تاثیر زیادی برجا گذاشته اند و هر یک به تناسب کار خود، نزد مردم ما شهرت و محبوبیت حاصل کرده اند.

از این میان، به استثنای دوبرادر که توانسته بودند رابطه خویشاوندی با نظام سلطنت برقرار کنند و تا وزارت ارتقا یابند، هیچ یک از مورخان دیگر با نظام سلطنت وابستگی اتنیکی و یا صاحب مقام بلند دولتی و امتیازات خاصی نبوده اند. اینها منورین صاحب قلم و آگاه تر از نسل هم عصر خود بودند که به تاریخ و گذشته های خوب و بد کشور خود علاقمندی داشتند و از این راه میخواستند هم به مردم خود خدمت کنند و هم لقمه نان حلال برای خانواده خود بدست آورند. بنابراین اتهام دیکته دربار و سرکار، برای نوشتن تاریخ به میل فلان سردار صدراعظم یا فلان وزیرسردار، اتهام بی پایه و بی مایه ای بیش نیست. تاریخ های باقیمانده از اشخاص فوق الذکر تا هنوز منابع معتتم برای مراجعه قشر باسواد اعم از شاگردان و پژوهشگران ما استند. تا هنوز کسی این تاریخها را مردود و باطل تثبیت کرده نتوانسته است. آنانی که ادعای سرکاری بودن (باطل بودن) این تاریخ ها را میکنند، تا کتون خود چیزی بهتر از اینها عرضه کرده نتوانسته اند تا دیده میشد که راه درست تاریخ نگاری را پیموده اند یا راه نادرست را؟

علاوه بر مورخان افغانی، همه مورخان خارجی، از مونت ستوارت الفنستون گرفته تا سرپرسی سایکس، از موهن لال کشمیری، تا داکتر گندا سنگه، از لوی دوپری تا وارثان گرگوریان، از داکتر بلیو، تاهنری رالینسن، از لارد کرزن تا ریه تالی استوارت و آدمک و ده ها تاریخ دان و سیاستمدان دیگر انگلیسی و روسی و فرانسه ای و جرمنی و امریکائی و ایتالی و دانمارکی و غیره، از امیران و شاهانی که در آخر نام خود پسوند(زی) داشته اند، چه خوب و چه بد در تاریخ های خود یاد کرده اند، ولی نمیدانم که چرا آقای ادا نمیخواهد نامی از آنها در تاریخ این کشور برده شود؟

هیچ تاریخی در افغانستان نوشته نخواهد شد که از نقش شاهان و امیران سدوزی و محمدزی

وغرزی(غلی) در رهبری و سرنوشت این جامعه در طول قرون 18 و 19 و 20 انکار کند و از آنها ذکری به میان نیاورد.

نقد آقای فهیم ادا، مملو از توهین و تخریب به تاریخ کشور است و ناشی از خود برتر بینی ها و بلند پروازیهای چپی نمایانه و در عین حال ضدیت آشکار با حاکمانی است که در آخر نام خود پسوند (زی) داشته اند. حاکمانی که با وجود عدم تحصیلات اکادمیک، و فقدان اطلاعات کافی از جهان و منطقه، این کشور را از چنگ گرگان استعمار در قرن نوزده و بیست نگهداشتند و به ما ارمغان کردند. آقای ادا این دسته حاکمان را پروژه های استعمار بریتانیا میداند و به این بهانه بر آنان می تازد و تا جایی که توان دارد، آنها را توهین و تحقیر میکند، اما در این میان از رهبران سیاسی همتبار خویش که در آخر نام خود پسوند (زی) نداشته اند، ولی برای رسیدن به قدرت، افغانستان را دو دسته به ابر قدرتها تقدیم نمودند و با زور توپ و تانک و طیاره بیگانه وطن را ویران و تباہ کردند ، ذکری به میان نمی آورد و نکوهشی از آنان نمیکند.

انتقادات آقای ادا، از رهبران و امیران و شاهان افغان و نام افغانستان، یک چیز را بخوبی نشان میدهد، که وی در افغان ستیزی و افغانستان ستیزی دست کمی از داکتر لعلزاد و لطیف پدram ستمی ندارد. و اصلاً طرفدار ظهور کشور بنام افغانستان، چه پیش از امیر دوست محمد خان و چه بعد از او در نقشه جغرافیایی جهان نیست.

من فکر میکنم که تسلیمی امیر دوست محمد خان به انگلیس ها ، به معنی تسلیم دادن کشور به انگلیس ها نیست ، زیرا او این عمل را در هنگامی انجام داده که دیگر نه او امیر افغانستان بود و نه اختیاردار کشور و ۱۵۰ نفر از اعضای فامیلش در اسارت دشمن بودند، ولی بدا به حال آنانی که بخاطر رسیدن به قدرت یا انحصار قدرت ، علاوه بر تسلیم کردن خود به دشمنان وطن، افغانستان را هم به دشمنان میهن تسلیم کردند.

داکتر بلیلو، دانشمند انگلیسی که چندین کتاب در مورد مردم و نژادهای افغانستان نوشته است، در باره امیر دوست محمد خان، ده سال بعد از مرگش اینطور ابراز نظر کرده: "امیر دوست محمد خان که مردم او را امیر کبیر می نامند، یک پادشاه محبوب و موفق زمان خود بود. مردم از دلاوری، مردانگی، و پیروزی او در جنگها تمجید میکنند. امیر دوست محمد خان در حالی که به خاطر اتخاذ روش ساده در زندگی ، مهمان نوازی، و عدالت پسندی که به هر کس اجازه ورود به دربار را میداد تا شکایت خود را بگوش او برساند، در میان تمام مردم محبوبیت داشت، ... سیاستی که تا پایان زندگی امیر بر آن سخت ایستاده بود، این بود که استقلال افغانستان را یگانه راه سر افزای میدانتست." [3]

شاه شجاع در تاریخ افغانستان، به این خاطریک چهره سیاسی منفور است که برای رسیدن به قدرت و نشستن بر تخت کابل ، در یک معاهده سه جانبه در 1838، حاضر شده بود بخشی از کشور را در اختیار رنجیت سینگ زعیم پنجاب، متحد حکومت هند برتانوی بگذارد، بشرط آنکه با کمک نظامی خود او را بر تخت کابل بنشانند، اما آقای ادا، گفته نمیتواند که امیر دوست محمد خان کدام بخش از کشور را برای دوباره بقدرت رسیدن خود به انگلیسها و اگذار شد؟ و این را هم نمیگوید که رهبر محبوبش کارمل در قدرت طلبی چه چیزی از شاه شجاع بیشتر داشت جراینکه در اعتقاد به مارکسیزم-

لنینیزم (یا شوروی خواهی) از شاه شجاع جلوتر بود.

اکثریت ما تاریخ زنده دورانی هستیم که دیدیم ببرک کارمل در پیشاپیش 120 هزار عسکروافسر قشون سرخ شوروی، سوار بر تانک در ششم جدی 1358 (27 دسمبر 1979) وارد افغانستان گردید و به کابل بر تخت کم بخت ارگ قرارداد شد. و از لحظه قرار گرفتن در ارگ، قشون سرخ را به تطبیق نقشه های نسل کشی پشتونها در ولایات پشتون نشین جنوب هندوکش همراهی کرد و پیروان خود را برای تطبیق قدم بقدم نقشه محو پشتونها با قشون سرخ بخدمت گماشت و آنها هم ذوق زده قشون بیگانه را تا دروازه هر قریه و هر قلعه مردم رهنمایی کردند و شورویها باهمدستی حزب دموکراتیک بخصوص پیروان کارمل از قتل و تجاوز برمال و ناموس مردم دریغ نورزیدند و هر چه دلشان خواست در حق مردم ستمدیده افغانستان کردند. شورویها با جنگ افزارهای مدرن، با توپ و تانک و طیاره و بمباردمانهای بی امان، مدت نه سال، شب و روز برفرق مردم آزادیخواه افغانستان بخصوص در ولایات جنوب و جنوب شرق و غرب کشور کوفتند، تا نسل پشتون را یا بکلی نابود کنند و یا آنها مجبور به فرار به پاکستان نمایند. و به این ترتیب تغییری در تناسب نفوس کشور ایجاد کنند تا بتوانند برسلطه خود و عمر رژیم موجد حمایت خود بیفزایند، اما با تمام کشت و کشتار و بمباردمانهای قراء و قصبات مردم، روسها باز هم به هدف خود نایل نشدند، نه نسل پشتون از کشور نابود گردید، و نه افغانستان به جمهوری شانزدهم شوروی مبدل شد. بنابراین قبل از آنکه از کشور ما خارج شوند، کارمل را عزل کردند و به شوروی بردند و در آنجا تحت نظارت گرفتند و داکترنجیب را بجایش مستقر کردند.

نقشه پشتون ستیزی شورویها پس از تجاوز :

آقای عزیز احمد عزیز، یکی از روشنفکران صاحب قلم پشتون است که به هر دو زبان پشتو و دری مقاله و تبصره های قابل توجهی مینویسد. او که بیشتر در فیسبوک فعال است، در مورد مشی «تفرقه بینداز و حکومت کن» شورویها در ضدیت با پشتونها مطالب مهمی را در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر سپرده که با خواندن آن میتوان به عمق اهداف شورویها پی برد.

با مطالعه مطالب آقای عزیز می توان گفت: روسها امروز هم همان سیاستی را در افغانستان بکار می برند که در دوران تجاوز شوروی بر این کشور با شورشیان بکار می بردند. شورویها در دوران تجاوز خود در عین حالی که از رژیم بر سر اقتدار کابل حمایت میکردند، با سران و قوماندانان مخالف رژیم نیز رابطه داشتند و با آنها پروتوکول امضاء میکردند و امکانات نظامی و اقتصادی و امنیتی را برای شان فراهم میکردند.

شورویها در دوران اشغال خود سعی میکردند تا قوماندانان جهادی را با دادن رشوت و امتیازات دیگر تطمیع کند و مانع حملات شان بر مواضع خود شوند و یا علیه گروه های مخالف به مقابله وادارند. چنانکه با تطمیع احمدشاه مسعود شاهراه سالنگ را از خطر حملات حزب اسلامی محفوظ داشتند. همچنان شورویها دریافتند که قوم پشتون نسبت به هریک از اقوام دیگر در اکثریت و سرکش تراند و بدون تضعیف این قوم هیچ قشونی نمیتواند از مناطق شان به اسانی بسوی ابهای گرم عبور نماید، بنابراین با طیارات بمب افکن خود دهات و قصبات و مزارع پشتونها را نابود میکردند و بقیه را مجبور به

مهاجرت به کشورهای پاکستان و ایران مینمودند. بدینسان روسها در مدت تجاوز خود، نیمی از قوم پشتون را نابود ویا مجبور به مهاجرت کردند. در زیر به بخش های از مقاله آقای عزیزی [4]، نظرمی اندازیم:

پروفیسور الکزاندرفیدوتوف در رادیو (پیام افغان) اظهار کرد:

"پشتونها تخمین 40 تا 50 فیصد یا بیشتر نفوس قبل از جنگ در افغانستان را تشکیل میدادند، پشتونها مردمان جنگجو و مستقل هستند که از لحاظ تاریخی سلطه و حکومت اجانب را هرگز نپذیرفته اند، اینها بر افغانستان مسلط بوده و باین کشور خصلت و کرکتر خاص خود را از عصر سکندر کبیر تا ایندم حک کرده اند. (نگاه: کارو، ص 134 - 135)

پشتونها با منطقه شمال دریای آمو تعلقات قومی نداشته و بطور مؤثر غیر قابل هضم مانده اند. علاوه تاً تخلیه مناطق پشتون نشین و اجبار پشتون ها به هجرت بسوی پاکستان از این رهگذر نیز برای روس ها اهمیت داشت که اینکار به عدم استقرار اوضاع در پاکستان می انجامید، چون اقلیت بزرگ پشتون ها در پاکستان از سالها باینطرف از سوی روس ها به تجزیه طلبی تشویق مگردیدند و این تجزیه طلبی از جانب کابل نیز حمایت میشد. (نگاه: کلاس، ص 130 - 131)

گرچه همه مناطق تا اندازه ای مورد آزار و اذیت قرار گرفته اند، ولی طرز معامله روسها با اهالی مناطق پشتون نشین و غیر پشتون نشین بطور قابل ملاحظه متفاوت بود. در حالیکه عملیات نظامی و دهشت افگنی غرض تخلیه مناطق در ساحات دیگر نیز اجرا میشد و چند منطقه غیر پشتون نیز غیر مسکون ساخته شد. ولی ستراتیژی عمومی شوروی متوجه خالی ساختن مناطق پشتون نشین و تغییر دادن ساختار قومی افغانستان بود. این دگرگونی در ساختار قومی افغانستان به این دلیل برای شوروی اهمیت داشت که میخواست این سرزمین دارای اهمیت ستراتیژیک را در طویل المدت در جمهوریت های آسیای مرکزی مدغم کند. چون تاجکان افغان، اوزبکان افغان و ترکمنان افغان با آنها تعلقات قومی دارند، این نوع دگرگونی بدون شك تحت زعامت احمد شاه مسعود که يك نفر قرار دادی روسها و تاجک بود، بسهولت بیشتر انجام یافته میتوانست. (نگاه: فیدوتوف) باساس ارقام مهاجرین راجستر شده (که توسط حکومت پاکستان و ایران ارائه شده) شش میلیون افغانی دهاتی، که اکثریت شانرا پشتون تشکیل میدهد، بمهاجرت سوق داده شدند. (نگاه: کلاس، ص 130 - 133)

برای مهاجر ساختن اینها از تکتیک های مختلف کار گرفته شد. با بمباران های هوایی، قریه های آنها را ب خاک مبدل مساختند، اهالی در حال فرار را با هلیکوپتر ها تعقیب و کشتار میکردند، قریه های خاصی را انتخاب میکردند و برای آواره ساختن باشندگان آن از شیوه های بیرحمانه گوناگون کار مگرفتند. مزارع را هنگام درو آتش می زدند، باغها و تاکستانها را تخریب منمودند، رمه های گاو و گوسفند را نابود مساختند، چون قرار بر آن بود که آواره ها و مهاجرین دوباره عودت نکنند، سیستم آبیاری منطقه را که زراعت بر آن اتکاء دارد، تخریب منکردند، تامزارع به دشت های سوزان مبدل گردد. (نگاه: کلاس، ص 130 - 133)

تا اواسط [دهه] 1980، آوارگان افغان نصف نفوس مهاجرین جهان را تشکیل میدادند، افغانستان تقریباً از نصف نفوس خود محروم شده بود، ولی حملات شورویها همانطور دوام داشت تا مسکونین بقیه دهات را نیز مجبور به ترك وطن سازند. تمام مناطق پشتون نشین در جنوب کشور تخریب، تخلیه و متروک شده بود.

- علاوه بر ارقام مهاجرین راجستر شده، ارقام ثابت دیگری نیز وجود دارند، احصائیه گیری در افغانستان هرگز دقیق نبوده، نفوس شماری سرتاسری در افغانستان که اکثریت نفوس آن دهاتی بوده و در ساحه برابر با مساحت فرانسه بطور وسیعاً مجزا و پاشان در نقاط دوردست کوهستانی زندگی دارند، بشمول قبایل کوچی، هرگز بشکل دقیق صورت نگرفته است. برحالیکه بسوادى در کشور مسلط است، زاد و ولد و وفیات و دیگر ارقام مطالعه نفوس به ندرت ثبت شده است. نفوس شماری تخمینی قبل از جنگ افغانستان، توسط ملل متحد، که نفوس کشور را بین پانزده تا هفده میلیون تخمین میکرد، بطور عموم قبول شده بود، ارقام کشته شدگان بین سالهای 1978 تا 1992 را بصورت موثوق ارائه کردن نا ممکن میباشد. ولی هر کدام از ارقام قبل از جنگ و تلفات دوران جنگ را که بکار بریم، به وضاحت معلوم میشود که حداقل 10 الی 17 فیصد کشته شدند و تا 50 فیصد دیگر نیز مجبور به آوارگی در داخل و مهاجرت به خارج شدند، در مجموع ارقام منکور بالغ میشود بر تلفات نصف نفوس افغانستان. (نگاه: کلاس، ص 130 - 133)

معهدا، در مورد پشتونها که بخاطر ملاحظات "پاکسازی قومی" هدف حمله قرار گرفتند و در هر دو کتگوری (قتل و جلاى وطن) تعداد بیشتر تلفات را متحمل شدند، این ارقام وانمود میسازد که بین 25 تا 31 فیصد نفوس پشتون مجروح و یا به قتل رسیده است. چونکه دو سوم تا سه چهارم حصه تلفات در تمام کتگوریا (بنوعی که ارقام مقتولین و مجروحین با تعداد جلاى وطن یکجا ساخته شوند) از پشتونها بوده، این ارقام تلفاتی در حدود 80 فیصد نفوس پشتون را نشان میدهد. اگر موضوع مراجعت به وطن مهاجرین بعد از سال 1992 به میان نمآمد، این وضع موجودیت پشتون در کشور را بطور مؤثر نفی میکرد و کرکتر و هویت هزار ساله منطقه را دگرگون میساخت. (نگاه: کلاس، ص 131)

بطور مثال، قندهار که دومین شهر بزرگ افغانستان و اکثریت کلی آن پشتون است، نفوس آن از 250,000 به حدود 35,000 تقلیل یافت. بسیاری مناطق متروک گردید. سیاحان غربی که قریه جات زنده و فعال دره های لوگر را در سال 1985 دیده بودند، همان قریه ها را در اواخر سال 1986 به تعقیب شدید ترین بمباردمان های هوایی شوروی، کاملاً متروک و خالی یافتند، براساس نمونه هائیکه از سرگذشت کشورهای آسیای مرکزی بدست آمده، ستراتیژی جنگ شوروی در افغانستان بر تخریب مناطق پشتون نشین و تضعیف و سرکوبی هرچه بیشتر این قوم و انعدام مردم پشتون و استخدام گروپ اقلیت (تاجک) استوار بود، گروپی که از طریق رشوت بسهولت جذب شد و توسط وعده های اعطای يك نوع حکومت تحت کنترل محدود، به آسانی استخدام شد، این ستراتیژی در متن قرار دادی درج شده بود که بین احمد شاه مسعود و مقامات نظامی شوروی منعقد گردید. همچنان در جریان کشمکش های جاری در پروپاگندهای مشترك و متداوم دولت روسیه و شورای نظار شنیده و ملاحظه میشود که طی آن حکومت دو صد و چند ساله پشتونها را ظالمانه تاپه میزنند.

اما هیچکدام از پالیسی ها و ستراتیژیهای فوق الذکر، اهداف نهایی روسها را در دوره اشغال افغانستان برآورده نتوانست. اگرچه شورویها میتوانند به برخی از موفقیت ها اشاره کنند، بطور مثال قرار داد با احمد شاه مسعود، اما موفقیت های شان در مقایسه با توقعات امپریالیستی و جاه طلبانه شان ناچیز بود.

استخبارات اردوی شوروی در افغانستان از پروتوکول احمدشاه مسعود با جنرال گروموف، قوماندان قوای نمبر 40 شوروی در افغانستان، چنین نتیجه گیری کرده مینوسند:

«- در آخرین تحلیل، مرکز استخبارات اردوی نمبر 40 شوروی (شاملون) در باره نتایجی که از این توافقات بدست آورده اظهار میدارد: در سال 1982 ما به هدف نهائی خود نایل شدیم، ما توانستیم تماسهای قوی با احمد شاه مسعود قایم سازیم که تا زمان عقب نشینی قوای شوروی از افغانستان حفظ شده بود. خصوصاً در سال >1982 نمایندگان اردوی نمبر 40 شوروی و شخص خود احمد شاه قرار دادهائی را امضاء کردند که مسعود را متعهد ساخت تا بالای قطعات اردوی شوروی در قسمت جنوب دره سالنگ که او بالای آن ناحیه تسلط مستقیم و مستقل داشت، فیر و حمله را اجازه ندهد. و امنیت اش را تامین کند. (جنرال گروموف، قطعات محدود، ص 188 - 197)

- این قرار داد البته برای هر دو طرف (مسعود و شوروی) مفید و مثمر بود. برای قوای شوروی مصئونیت شاهراه حیاتی سالنگ که خیلی آسیب پذیر بود، توسط این قرار داد تأمین گردید. در عین زمان برای مسعود فرصت داد تا قوای خود را تجدید تنظیم نموده، قدرت نظامی اش را با استفاده از وسایل حربی، غذا و پول نقد که از شوروی ها بقسم رشوت دریافت منمود استحکام بخشید، علاوه بر آن یک پنجم قیمت اموال تجارتي ساخت شوروی که از راه سالنگ به طرف کابل میرفت، در صورتیکه عبور آنها بدون کدام واقعه از طریق سالنگ صورت میگرفت، از جانب روسها بقسم حق العبور به احمد شاه مسعود داده میشد. (نگاه: روبین، ص 159)

صاحب منصبان استخبارات شوروی با مهارت های که در فعالیت های استخباراتی داشتند و با امکانات وافری که در اختیار شان بود، به سرعت و سهولت توانستند دهقانان مسکون در قریه جات مجاور پایگاه های مشترک روسی و کمونیستهای افغان را و همچنین کسانی را که در مجاورت پایگاه های نظامی شوروی زندگی میکردند، از طریق اعطای پول و تعجیزگری به صلح و همکاری حاضر سازند. مردان شکار شده و اجیر را تشویق میکردند تا حلقه ای از افراد قریه را به معاش بلند برای خدمات امنیتی در قریه و محافظت منافع شوروی تشکیل بدهند. نمونه های موفقیت آمیز این پالیسی در دو نقطه استراتژیک در ولایات بغلان و پروان، دیده میشد که شاهراه حیاتی شمال - جنوب، میان کابل و اتحاد شوروی از آن مگذشت، در واقع، مخلوطی از عملیات اغواگری - تعجیزگری در ولایت پروان برای روسها آنقدر مثمر و موفقیت آمیز بود که چند نفر ژورنالست غربی در سال 1983 گزارش دادند که فعالیت مقاومت ملی در آن ولایت کاملاً فلج شده است. (نگاه: گروموف، ص 118-197)» [5]

محقق پولیندی «ماریک سیلونسکی» در مورد تاثیرات جنگ بر ساختمان جمعیت افغانستان رساله ای نوشته و خلاصه یی از آنچه را تحقیق نموده بدینگونه بیان میکند:

«نتیجه بدست آمده از تحقیقی که در اواخر ۱۹۸۷ تکمیل گردید، نشان میدهد که ۹ درصد نفوس افغانستان کشته شده، ۱،۳ درصد معیوب و تقریباً ۳۳ فیصد مجموع نفوس از کودتای ۱۹۷۸ به اینطرف در پاکستان و ایران آواره گردیده‌اند. بمباران قراء و قصابات اهالی ملکی و کاروان‌های مهاجرین در حال فرار از کشور ۴۶ درصد نخستین و عمده‌ترین عامل تلفات محسوب میشود... تلفات مردم در شمال هندوکش 12 % کل تلفات را میساخت. [از این تذکرمتیوان دریافت که 88 درصد تلفات مردم در جنوب هندوکش بعمل آمده بود.]

تجزیه و تحلیل تعداد سالانه مهاجرین تصویر روشنی از استراتژی شوروی را در اختیار ما قرار میدهد. ایجاد یک کمربند دفاعی نزدیک سرحدات پاکستان در بین سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۱، پاکسازی مناطق اطراف پایتخت میان سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ و کنترل و انکشاف شاهراه عمده و خطوط آهن (؟) که کابل را با اتحاد شوروی وصل مینماید از ۱۹۸۶ بدینسو مهاجرت و کاهش نفوس در مناطق زراعتی و افزایش بیش از حد در تعداد نفوس شهری تحولات بارزی است که جامعه افغانی را متأثر میسازد. از سال ۱۹۸۷ بدینسو ثلث نفوس از کشور فرار نموده، ۱۱ درصد نفوس در داخل کشور دست به مهاجرت زده. در نتیجه جنگ ۹ فیصد کشته و نفوس روستایی از ۸۵ به ۳۳ فیصد کاهش یافته است. در مناطق شهری نفوس از ۱۵ به ۲۴ فیصد افزایش یافته، چنانکه نفوس پایتخت ۳ برابر افزایش یافته است.» [6]

پایان بخش اول

مآخذ:

- 1- داکتر خالدی، بازنویسی تاریخ افغانستان، پاسخی بر نقد فهیم اداء، 25/8/2017، افغان جرمن آنلاین
- 2- داکتر خالدی، پاسخی بر نقد فهیم اداء، 25/8/2017، افغان جرمن آنلاین
- 3- پوهاند داکتر حبیب الله تری، دمشق په اسمان کې دمغرب ستوری، ص ۱۲۵-۱۲۶
- 4- افغان جرمن آنلاین،
http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/Aazizi_mashe_pashtun_setizi_shorawiha.pdf
- 5- آقای عزیز متذکر شده که این مطالب را از صفحه انترنتی آقای "هلال" برگرفته است.
- 6- ماریک سیلونسکی، جنگ و ساختمان جمعیت در افغانستان ۱۹۷۸ - ۱۹۸۷، ترجمه پوهاند علمی، ص ۲۶ - ۲۸